

## دکتر دیوید باوئر، مطالعه استقرایی کتاب مقدس، سخنرانی ۲۱ یعقوب ۸:۲-۱۳

دیوید باوئر و تد هیلدبرانت ۲۰۲۴ ©

این دکتر دیوید باوئر در تدریس خود در مورد مطالعه استقرایی کتاب مقدس است. این جلسه ۲۱  
یعقوب ۲: ۸-۱۳ است.

اکنون به دومین دلیل نصیحتی که در ابتدای فصل ۲ داریم می‌پردازیم و آن این است که جانبداری خلاف  
. قانون خداست.

او در مورد این صحبت می‌کند که این امر، به ویژه با آنچه او شریعت سلطنتی می‌نامد، مغایرت دارد، شریعتی  
که بر قانون فرمان در آنجا تمرکز دارد. حال، او با الزام شریعت شروع می‌کند و سپس به نصیحت بعدی که در  
آیات ۱۲ تا ۱۳ یافت می‌شود، می‌پردازد. این نوعی نصیحت فرعی برای ۲:۱ است که هیچ‌گونه جانبداری  
نشان ندهید.

من آیه ۲:۱ را نصیحت اصلی می‌دانم. این موارد در آیات ۱۲ و ۱۳ تا حدودی فرعی هستند. اما ما با الزام  
شریعت شروع می‌کنیم.

او اشاره می‌کند که شریعت به طور کلی مستلزم اطاعت کامل در مقابل اطاعت جزئی است، و بنابراین  
جانبداری در واقع چیزی کمتر از رعایت کامل شریعت را در بر می‌گیرد و فرد را به عنوان متخلف از شریعت  
قانون‌شکن معرفی می‌کند. حال، توجه داریم که او، همانطور که در اینجا می‌بینیم، واقعاً در مورد شریعت  
سلطنتی صحبت می‌کند. اگر واقعاً مطابق کتاب مقدس، شریعت سلطنتی را به جا آورید، همسایه خود را  
مانند خود دوست خواهید داشت.

حالا، چرا او اینجا درباره قانون سلطنتی صحبت می‌کند؟ خب، تقریباً مطمئناً، او این کار را تا جایی انجام  
می‌دهد که آن را به فرمان عشق پیوند می‌دهد: همسایه‌ات را مانند خودت دوست داشته باش. به نظر می‌رسد  
که او در مورد قانون به عنوان یک قانون سلطنتی از نظر رابطه قانون با عیسی پادشاه صحبت می‌کند، زیرا  
طبق عهد جدید، سنت انجیلی که یعقوب با آن آشناست، این عیسی بود که در واقع این فرمان عشق  
همسایه‌ات را مانند خودت دوست داشته باش، را به مرکز قانون ارتقا داد. متی ۲۲:۳۴ تا ۴۰ را به یاد داشته  
باشید.

یکی از احکام بزرگ شریعت چیست؟ خداوند، خدای خود را با تمام قلب، ذهن، روح و قدرت خود دوست  
بدار. این اولین و بزرگترین حکم است و حکم دوم مانند آن است، به این معنی که نمی‌توانید یکی را بدون  
دیگری داشته باشید. همسایه خود را مانند خود دوست بدار.

تمام شریعت و پیامبران به این دو فرمان وابسته یا وابسته هستند، به طوری که فرمان عشق، به گفته عیسی  
در مرکز شریعت قرار دارد. وقتی یعقوب درباره شریعت سلطنتی صحبت می‌کند، به عنوان قانونی که بر فرمان  
عشق متمرکز است، می‌گوید که این قانون، قانونی است که توسط عیسی تفسیر شده، توسط عیسی آموزش  
داده شده و توسط عیسی در نقش پادشاه پذیرفته شده است. اما همچنین، من فکر می‌کنم او به دلیل رابطه  
شریعت، از آن به عنوان یک قانون سلطنتی یاد می‌کند، زیرا به عنوان قانونی با ساختاری که بر فرمان عشق به  
عنوان رابطه‌ای با پادشاهی خدا متمرکز است، درک می‌شود.

این قانون پادشاهی آخرالزمانی خداست، بنابراین قانون سلطنتی در واقع به آیه ۶ برمی‌گردد، وارثان پادشاهی، که او به کسانی که او را دوست دارند وعده داده است. این قانون پادشاهی است، پادشاهی آخرالزمانی خدا، قانون پادشاهی که توسط عیسی پادشاه آغاز شده است. بنابراین، قانون عهد عتیق، قانون سلطنتی، قانون عهد عتیق در پرتو و بر اساس تفسیر عیسی از آن است.

حال، و به این معنا، این قانون سلطنتی، قانون رهایی‌بخش، قانون آزادی است. حال، این انواع و اقسام پیامدها را دارد. اجازه دهید فقط به پنج مورد از آنها اشاره کنم.

این نشان می‌دهد که طبق کتاب مقدس، اگر واقعاً قانون سلطنتی را طبق کتاب مقدس انجام دهید، همسایه طبق kata ten graphein، خود را مانند خودتان دوست خواهید داشت. این نشان می‌دهد که قانون کتاب مقدس، هنوز هم لازم‌الاجرا است و برای مسیحیان اجباری است. حال، در اینجا تا حدودی با پولس، تمایز داریم. من فکر نمی‌کنم که این تناقضی با پولس باشد، به دلایلی که در ادامه به آنها اشاره خواهم کرد اما تمایزی با پولی وجود دارد که تمایل دارد، و من بر این کلمه تأکید می‌کنم، کسی که تمایل دارد قانون را ترجمه دشوار، یک معلم مدرسه، یک معلم payagogos اساساً به عنوان یک اصطلاح خود پولس، یک خصوصاً یا موارد مشابه ببیند.

شما این نوع زبان را در غلاطیان ۳:۲۳ تا ۲۹ پیدا می‌کنید که عمدتاً کارکردی منفی در رابطه با زندگی مسیحی دارد. به عبارت دیگر، ما را محدود می‌کند و ما را محدود می‌کند، یا قرار است افراد را محدود کند تا زمانی که باز هم، به زبان پولس در غلاطیان ۳، ایمان از راه برسد. حال، بخشی از کارکرد منفی آن به عنوان یک معلم مدرسه، یک دایه، هر طور که می‌خواهید آن را بفهمید، یک اسارت، یک نیروی الزام‌آور، یک نیروی ایجادکننده اسارت، بخشی از آن، که البته در مقابل این واقعیت رهایی‌بخشی که یعقوب در اینجا از آن صحبت می‌کند، قرار می‌گیرد، برای پولس، این یک نوع واقعیت الزام‌آور و ایجادکننده اسارت است، این است که واقعاً ناتوانی اخلاقی ما را خارج از لطف خدا و خارج از ایمان به ما نشان می‌دهد.

به عبارت دیگر، شریعت در ذهن پولس تا حدی به این منظور عمل می‌کند که به ما نشان دهد که واقعاً نمی‌توان خدا را راضی کرد، و بر اساس تلاش‌های خودمان در اجرای اخلاقی شریعت خدا، با خدا رابطه‌ای برقرار کرد. شریعت در شکل خود به عنوان شریعت، واقعاً ما را به اجرای اخلاقی، تلاش برای رعایت معیارهای آن، و برآوردن خواسته‌های الهی بر اساس اطاعت خودمان، دعوت می‌کند. اما همانطور که سعی می‌کنیم این کار را انجام دهیم، تشخیص می‌دهیم که در واقع در بند گناه هستیم، و تا جایی که با قدرت خودمان سعی در اطاعت از شریعت خدا داریم، در واقع خود را ناتوان از انجام این کار، گناهکار، و باز هم با استفاده از بیان پولس، که هم در غلاطیان ۳ و هم در رومیان ۷ منعکس شده است، می‌یابیم تا گناه واقعاً گناه‌آلود باشد.

در واقع، این امر ما را به ایمان به مسیح بازمی‌گرداند، نه به دستاوردهای اخلاقی خودمان، برآورده کردن خواسته‌های الهی، و قرار دادن خدا در قبال ما از نظر دستمزد، رومیان ۳ و ۴، بلکه، همانطور که می‌گوییم کاملاً به رحمت بخشنده خدا در عیسی مسیح که از طریق ایمان حاصل می‌شود، وابسته است. بنابراین، درک یعقوب از شریعت واقعاً تا حدودی به متی نزدیک‌تر از پولس است، زیرا یعقوب شریعت را واقعاً مثبت، نه منفی، بلکه مثبت در زندگی مسیحی، آنطور که به درستی از نظر تفسیر توسط عیسی با یک فرمان عشق در مرکز و به عنوان چیزی که در حال تحقق است، درک می‌کند. به عبارت دیگر، اجرای شریعت ممکن می‌شود اجرای اراده خدا که در پشت متن شریعت نهفته است، با ایمان به آنچه مسیح انجام داده است، امکان‌پذیر می‌شود. او شریعت را دارای نقشی مثبت در زندگی مسیحی می‌داند.

اما من می‌گویم که این شامل تمایزی در یک معیار یا تا حدی، با پولس می‌شود، زیرا در واقع، درک پولس از شریعت گسترده‌تر از این است. پولس همچنین نقش مثبت‌تری برای شریعت قائل است و اتفاقاً، این در غلاطیان نیز یافت می‌شود، به ویژه در غلاطیان ۵، جایی که پولس در واقع موافق است که کل شریعت در یک

کلمه خلاصه می‌شود: همسایه خود را مانند خود دوست بدار. او واقعاً به شریعتی اشاره می‌کند که در زندگی مسیحی به عنوان یک مسیحی که از آن فرمان عشق اطاعت می‌کند، تحقق می‌یابد و البته در غلاطیان ۶ نیز در مورد تحقق شریعت مسیح صحبت می‌کند که در واقع فرمان عشق است.

تا جایی که به پولس مربوط می‌شود، شریعت همچنان به قوت خود باقی است، و یعقوب هیچ مخالفتی با این موضوع ندارد، اما فقط تا جایی که شریعت، احکام شریعت به عنوان بیان احکام شریعت درک می‌شوند، و یعقوب در واقع به این شکل عمل می‌کند، و پولس در واقع به این شکل با شریعت برخورد می‌کند. به یاد داشته باشید، در اول قرن‌تین فصل ۹، آیات ۸ تا ۱۱، پولس از شریعت، حکم شریعت، نقل قول می‌کند، وقتی گوی در حال خرمن کوبی است، دهانش را نبندید و می‌پرسد، آیا خدا به گاوها اهمیت می‌دهد؟ این یک سوال بلاغی است. پاسخ مورد انتظار خیر است.

البته می‌توان استدلال کرد که خدا به گاوها اهمیت می‌دهد، اما پولس واقعاً می‌خواهد تأکید کند که تمام احکام شریعت، بیان حکم دوگانه عشق هستند: شما باید خداوند، خدای خود را با تمام قلب، ذهن، روح و قدرت خود دوست داشته باشید و باید همسایگان خود را نیز دوست داشته باشید. بنابراین، پولس آن حکم در مورد گاوها را به عنوان بیان عشق می‌بیند، یعنی اینکه نباید انتظار کار بدون پرداخت هزینه آن را داشت، اینکه کارگر مستحق دستمزد خود است و مواردی از این قبیل. بنابراین، هم یعقوب و هم پولس، خوب، بگذارید اینطور بگوییم، پولس دیدگاهی از شریعت را اتخاذ می‌کند که نه تنها با برداشت لوتر از شریعت، یعنی شریعت به عنوان امری منفی، به عنوان چیزی که ناتوانی اخلاقی ما را به ما نشان می‌دهد، به عنوان چیزی که گناه را واقعاً گناه‌آلود نشان می‌دهد، و بنابراین ما را به ایمان به مسیح بازمی‌گرداند، مطابقت دارد، بلکه این یک برداشت لوتری از شریعت است که بیشتر در قضاوت من منعکس شده است، اگرچه در حال حاضر بحث زیادی در مورد این موضوع وجود دارد، و فکر می‌کنم تا حد زیادی در غلاطیان ۳ بیان شده است، اما پولس همچنین درک کالوینیستی‌تری از شریعت را اتخاذ می‌کند، یعنی دیدگاهی از شریعت که شما در جان کالون دارید، و آن این است که شریعت همچنان شاخصی برای شاگردی مسیحی است.

این همچنان شاخصی از اراده خدا در مورد چگونگی زندگی شاگردان مسیحی است، اما تنها در صورتی که به درستی با محوریت عشق تفسیر شود و تمام احکام به عنوان تجلیات فرمان عشق درک شوند. حال، دومین پیامد این است که این نشان می‌دهد که از برخی جهات، این قانون اکنون حتی از قبل نیز اقتدار و اهمیت بیشتری دارد، به این دلیل که قانون سلطنتی است، یعنی قانونی است که توسط عیسی مسیح، پروردگار جلال، پادشاه و معیار صالح پادشاهی خدا که در شخص او آمده است، و همچنین معیار داوری در آمدن پادشاهی آخرالزمان، طبق فصل ۲، آیات ۵ و ۱۲، پذیرفته شده است. همچنین، سومین پیامد این است که نشان می‌دهد این قانون سلطنتی، با این حال، با قانون موسی عهد عتیق به معنای واقعی کلمه یا حتی با دستورالعمل تورات عهد عتیق در کل عهد عتیق یکی نیست.

عیسی نه تنها شریعت عهد عتیق را پذیرفته، بلکه آن را تعدیل نیز کرده است. تغییر بزرگی رخ داده است. او شریعت را به حال خود رها نکرده است.

اکنون یک ساختار اخلاقی برای شریعت وجود دارد. من گمان می‌کنم، واقعاً، عیسی می‌گفت که همیشه یک ساختار اخلاقی برای شریعت وجود داشته، اما آشکار نشده است. اکنون، ساختار اخلاقی شریعت توسط مسیح آشکار شده است.

اکنون قانونی در دل شریعت وجود دارد، یک فرمان عالی که بر همه فرمان‌های دیگر حاکم و آنها را تفسیر می‌کند. قانون محبت به همسایه، لاویان ۱۸: ۱۹، به مرکز شریعت تبدیل می‌شود و این موضوع، در کل جهان تفاوت‌های زیادی را در رابطه با شریعت ایجاد می‌کند. همه فرمان‌های دیگر شریعت که هنوز پابرجا هستند و باید فرض کرد که به نوعی اجرا می‌شوند، اما کل مسئله همین است، مگر نه؟ بیان فرمان محبت هستند.

ظاهراً یعقوب شامل احکام فرقه‌ای یا آیینی، آنطور که مثلاً شما در عبرانیان یا شاید حتی در اول پطرس و امثال آن شرح داده‌اید، نمی‌شود. اما تا جایی که به یعقوب مربوط می‌شود، همه احکام، و کسی نمی‌داند که او با انواع احکام فرقه‌ای یا آیینی چه می‌کرد، اما نکته این است که شریعت به طور کلی، همه احکام، بیان‌های خاصی از فرمان عشق هستند. چهارمین پیامد این است که این نشان می‌دهد که جانبداری شامل عشق به خود بر عشق به همسایه است.

اگر واقعاً طبق کتاب مقدس، قانون سلطنتی را به جا آورید، همسایه خود را مانند خودتان دوست خواهید داشت. کار خوبی می‌کنید، اما اگر جانبدارانه رفتار کنید، مرتکب گناه می‌شوید. این به ویژه با فرمان عشق که می‌گوید: همسایه خود را مانند خودتان دوست داشته باشید، در تضاد است. شما همسایه خود را مانند خودتان دوست ندارید، بلکه خودتان را بیشتر از همسایه‌تان دوست دارید.

اگر جانبداری کنید، مرتکب گناه می‌شوید و توسط قانون به عنوان متخلف محکوم می‌شوید. این واقعاً به ماهیت خودخواهانه چنین رفتاری اشاره دارد و پنجمین پیامد این است که این نشان می‌دهد بی‌طرفی به مرکز خود قانون مربوط می‌شود. و ضمناً، به یاد داشته باشید که فرمان مربوط به عدم جانبداری در لاویان تنها سه آیه دورتر از فرمان عشق، لاویان ۱۸:۱۹، یافت می‌شود. این فرمان بزرگ که بر بقیه شریعت، ۱۵:۱۹ برتری دارد و بقیه شریعت را تفسیر می‌کند، مربوط به همسایه است.

همسایه‌ات را مانند خودت دوست داشته باش، فارغ از هرگونه نگرانی در مورد جایگاه طرف مقابل، چه ثروتمند و چه فقیر. همین که آن شخص همسایه است، یعنی در درک مسیحی، اینکه آن شخص به شما نزدیک است و شما فرصت دارید که به او نیکی کنید، مبنای برای دوست داشتن اوست. تنها چیزی که در مورد شخص مقابل اهمیت دارد این است که او به اندازه کافی به شما نزدیک باشد که شما فرصت داشته باشید به او نیکی کنید.

این واقعیت که آن شخص آنجاست و بنابراین شما فرصت انجام کار نیک را دارید، تنها مبنای عمل در رابطه با همسایه است. طبق فرمان عشق، همسایه خود را مانند خودتان دوست داشته باشید. اما او می‌گوید، اگر جانبداری کنید، در مقابل می‌گوید، اگر جانبداری کنید، مرتکب گناه می‌شوید و توسط قانون به عنوان یک متخلف محکوم می‌شوید. شما توسط قانون به عنوان یک متخلف محکوم می‌شوید.

واقعاً، در آیه ۹ آمده است، شما گناه می‌کنید. خیلی جالب است. ارگادزومای، که از آن گرفته شده است، و البته، این فعل از اسم ارگون، به معنای کار کردن، گرفته شده است.

او می‌گوید: «تو گناه می‌کنی.» خیلی جالب است که او در این فصل، وقتی درباره ایمان و اعمال صحبت می‌کند، از این زبان استفاده می‌کند.

شما گناه می‌کنید. این واقعاً آیات ۱۴ تا ۲۶ را پیش‌بینی می‌کند. وقتی می‌گوید، شما گناه می‌کنید، اشاره می‌کند که اعمال اجتناب‌ناپذیرند.

مسئله عمل در مقابل بی‌عملی نیست، بلکه عمل ایمان در مقابل عمل شر، عمل شر، عصیان، گناه، عملی که از بی‌ایمانی عمیق سرچشمه می‌گیرد، است. و چون شما گناه می‌کنید، نتیجه‌اش این است که توسط شریعت محکوم می‌شوید. او این افراد را که جانبدارانه عمل می‌کنند، به عنوان قاضی توصیف کرده است.

در آیه ۴، آیا شما قاضی نشده‌اید؟ او در آنجا گفت. اکنون، داوران، داوری‌شوندگان شده‌اند. شما توسط قانون محکوم شده‌اید.

در واقع، آنها به این دلیل داوری می‌شوند که داوری شده‌اند. تفاوت این است که آنها به درستی داوری خواهند شد در مقابل داوری نادرست و ناعادلانه‌ای که طبق آیات ۱ تا ۷ انجام داده‌اند. از آنجا که آنها توسط قانون سلطنتی محکوم شده‌اند، داوری آنها عادلانه است. بنابراین، شما به عنوان متخلف، حرکت از گناه به محکومیت توسط قانون را دارید.

است. از نظر معنایی، این اصطلاح دلالت بر قانون‌شکنی (parabatai) کلمه‌ی معادل متجاوز، پاراباتای قانون‌شکن بودن و در نتیجه مفهوم مجرم بودن دارد. اما همچنین، دلالت این اصطلاح، به مفهوم شورش نیز اشاره دارد، به طوری که آنچه او در اینجا درباره‌اش صحبت می‌کند صرفاً یک عمل نیست، بلکه نگرشی است که زیربنای عمل است، نگرشی که البته آشکارا خلاف ایمان است.

چگونه می‌توان همزمان به خدا ایمان داشت و علیه خدا شورش کرد؟ این شامل شورش، رد عمدی و آگاهانه اقتدار، و از این رو شورش واقعاً مجرمانه است. اما او نه تنها در اینجا از نظر معنای اصطلاح صحبت می‌کند، بلکه از نظر تجربه نیز صحبت می‌کند. او می‌گوید شما به عنوان متخلفان از قانون آزادی محکوم هستید، توسط قانون به عنوان متخلف محکوم شده‌اید، زیرا هر کسی که کل قانون را رعایت کند اما در یک مورد کوتاهی کند، در همه چیز گناهکار شده است و غیره.

از نظر تجربه، شما از قانون آزادی تخطی کرده‌اید. بنابراین، این شخص نمی‌تواند تجربه کند، این شخص نه تنها احساس گناه، یعنی رابطه نادرست با خدا و هر آنچه را که برای وجود معنوی فعلی به همراه دارد، تجربه می‌کند و نه تنها در معرض قضاوت و پیامدهای آن برای آینده است، بلکه این شخص لزوماً باید مقید و برده باقی بماند. این شخص توسط قانون آزادی آزاد نشده و نمی‌تواند آزاد شود.

از آنجا که این شخص قانون را زیر پا گذاشته است، نمی‌تواند انتظار آزادی قانون، آزادی‌ای که قانون به او می‌دهد را داشته باشد، اما همچنان برده باقی می‌ماند. برده چه چیزی باقی می‌ماند؟ برده خودخواهی، برده نگرانی برای خودی که هیچ توجه واقعی به همسایه ندارد، کسی که آزاد نیست همسایه‌اش را مانند خودش دوست داشته باشد. اما همچنین، از نظر دامنه، این موضوع محکوم شدن به عنوان متخلف، نشان دهنده گناه کامل است.

همانطور که هاوک می‌گوید، پاراباتیس، هیچ درجه‌ای نمی‌شناسد. کسی که یکی از آنهاست، کاملاً کامل است. این مفهوم متجاوز بودن واقعاً آن شخص را تعریف می‌کند.

او می‌گوید شما خطاکار شده‌اید، و به موجب قانون خطاکاران محکوم شده‌اید، زیرا این قانون شامل نقض کل شریعت است. در آیه ۱۰ می‌گوید: «زیرا هر که تمام شریعت را رعایت کند اما در یک مورد کوتاهی کند، مجرم تمام آن شده است.» زیرا آن که گفت زنا نکنید، همچنین گفت قتل نکنید.

به عبارت دیگر، چون یک قانونگذار وجود دارد، بنابراین وحدت در قانون وجود دارد. اگر کسی که گفته زنا نکنید، گفته قتل هم نکنید. اگر زنا نکنید اما قتل کنید، از قانون سرپیچی کرده‌اید.

حالا، او می‌گوید هر کسی که در یک مقطع قانون را نقض کرده باشد، در تمام آن گناهکار شده است. دلیل اینکه نقض قانون در یک مقطع، فرد را در تمام قانون گناهکار می‌کند، به شخصیت قانونگذار که واحد است مربوط می‌شود. یعقوب بارها و بارها در مورد واحد بودن خدا صحبت می‌کند.

در آیه ۱۹: ۲، او می‌گوید: «اگر ایمان دارید که خدا یکی است، کار خوبی می‌کنید.» در آیه ۱۲: ۴، او خواهد گفت: «یک قانونگذار و داور وجود دارد که او قادر به نجات و نابودی آن بود.» سپس این موضوع به یک

مضمون اصلی در رساله یعقوب و عنصر اصلی الهیات یعقوب، یعنی آموزه او در مورد خدا، که وحدت خداست، می‌پردازد.

منطق او واقعاً اینگونه است. در حالی که خدا یکی است، این یک فرض اساسی است، نه صرفاً به این معنا که خدای دیگری وجود ندارد، بلکه به این معنا که خدا تقسیم نشده است. هر آنچه خدا هست و هر آنچه خدا انجام می‌دهد و هر آنچه خدا می‌گوید در وحدت کامل به هم پیوسته‌اند.

این یک مقدمه‌ی اصلی است. سپس مقدمه‌ی فرعی، و از آنجایی که قانون بازتابی از شخصیت و اراده‌ی این خدای واحد است، بنابراین، قانون یکی است، همانطور که قانونگذار یکی است. و شکستن یک بخش از قانون، به معنای شکستن کل قانون است.

حالا، هدف از کل این بحث، رد کردن نگرش سهل‌انگارانه نسبت به جانبداری است. مسئله‌ی مهمی نیست. من زناکار نیستم.

در واقع، آنچه او اینجا، بسیار ظریف، مطرح می‌کند این است که ارتکاب زنا نوعی قتل است. کسی که گفته زنا نکنید، همچنین گفته قتل نکنید. اگر زنا نکنید اما مرتکب قتل شوید، قانون را زیر پا گذاشته‌اید.

تا جایی که جانبدارانه رفتار می‌کنید، تا جایی که به همسایه‌تان به این شکل توهین می‌کنید، در واقع، به یک معنا و تا حدی، زندگی را از او می‌گیرید، معنای زنده بودن کامل و پر جنب و جوش را از آن شخص می‌گیرید. باز هم، او علیه نگرش سهل‌انگارانه نسبت به این موضوع جانبدارانه استدلال می‌کند. باید با نهایت جدیت به آن نگاه کرد، و او علیه نگرش سهل‌انگارانه نسبت به اطاعت از قانون خدا استدلال می‌کند.

او این استدلال را که می‌گوید قلب من با خدا روراست است، من ایمان دارم، حتی اگر همه قوانین او را رعایت نکنم، یا برخی از قوانین خدا یا بیشتر آنها را رعایت کنم، و بنابراین واقعاً گناهکار نیستم، نقض می‌کند. خدا. خواستار رعایت کامل است. هر چیزی کمتر از این معادل نافرمانی کامل است و غیرقابل قبول است.

به عبارت دیگر، از آنجا که شریعت واحد است و حول محور فرمان عشق واحد است، نقض فرمان عشق نقض کل شریعت است. و بنابراین، او در اینجا در آیه ۱۲ می‌گوید، و همانطور که می‌گویم، این در واقع نصیحت بعدی است، پس مانند کسانی که قرار است تحت قانون آزادی دآوری شوند، سخن بگویند و عمل کنید. حال، وقتی او دوباره در مورد قانون آزادی صحبت می‌کند، این به نوعی اسارت، نوعی بردگی، شاید اسارت در برابر شهوت، ۱:۱۳ تا ۱۵، ۴:۱ تا ۳، اسارت در برابر دنیا، ۴:۴، یا به طور دقیق‌تر، اسارت درونی، در برابر شهوت‌های درونی که در برابر دنیا آسیب‌پذیر هستند و ما را به سوی اتحاد با دنیا سوق می‌دهند، اشاره دارد.

البته در این مفهوم قانون آزادی، یک طنز نهفته است. او می‌گوید که قانون، آزادی را محدود نمی‌کند، آنطور که برداشت عمومی از قانون و از قانون بوده و هست، که همانطور که گفتم، قانون برای محدود کردن آزادی وجود دارد، نه برای ارتقای آزادی. اما در اینجا، او درباره قانون آزادی صحبت می‌کند.

این دیدگاه که قانون محدودکننده و الزام‌آور است، آزادی ذاتی فرد را مفروض می‌گیرد. این دیدگاه فرض می‌کند که ما توسط چیزی که خارج از خودمان است، توسط نیروهای خارجی، از جمله قانون، که ما را از انجام آنچه می‌خواهیم انجام دهیم باز می‌دارد، محدود شده‌ایم. اما مفهوم اسارت در عهد جدید این نیست که افراد به دلیل محدودیت‌های خارجی در اسارت هستند، بلکه این است که آنچه واقعاً افراد را مقید می‌کند، بیرونی از افراد نیست، بلکه درونی آنهاست.

دقیقاً، به تعبیر جیمز، این میل ماست که ما را مقید می‌کند. این تصور که ما به چیزی خارج از خود وابسته‌ایم، و بنابراین، اگر آن محدودیت بیرونی را نداشتیم، آزاد می‌بودیم، تصویری از خودِ خودمختار را مفروض می‌گیرد مبنی بر اینکه انسان‌ها ذاتاً و ذاتاً آزاد هستند. اما در واقع، عهد جدید، از جمله یعقوب، با این فرض مخالف است.

انسان‌ها ذاتاً آزاد نیستند. آن‌ها از نظر وجودی مقید هستند. آن‌ها در بند امیال و هوس‌های خود هستند

، و قانون، به جای محدود کردن آزادی، در واقع آزادی را ممکن می‌سازد. قانون ما را از بندگی نفس، بندگی نفس، آزاد می‌کند. جیمز می‌داند که فرد آزاد نیست

، آنچه که واقعاً آزادی یک فرد را مقید یا محدود می‌کند، نیروی بیرونی، یک قانون، نیست، بلکه نیروی درونی آن یتر، همان میلی است که او در فصل ۱ درباره‌اش صحبت کرده بود، این میل درونی که وقتی به او آزادی داده می‌شود، به سوی جهان است، نه به سوی خدا. از قضا، در جستجوی خودمختاری، فرد خودمختاری را از دست می‌دهد. در جستجوی آزادی، فرد مقید می‌شود

بنابراین، این عبارت دلالت بر این دارد که آزادی واقعی فقط در خدا یافت می‌شود و خدا دقیقاً از طریق شریعت به ما آزادی می‌دهد. یعنی اراده خدا که در کتاب مقدس بیان شده است، همانطور که آن کتاب مقدس توسط عیسی مسیح تفسیر شده و به عنوان یک عمل ایمانی پذیرفته شده است. این یکی از ابعاد به اصطلاح کلمه کاشته شده است که قادر به نجات یا رهایی روح شماست

بنابراین، این آزادی واقعی است، زیرا اگر کسی آزادی کامل برای انتخاب داشت، همیشه زندگی و کمال را در مقابل مرگ و نابودی انتخاب می‌کرد. با انجام قانون، فرد بیشتر و بیشتر آزاد می‌شود. البته، درست است که قانون‌گرایی الزام‌آور است، اما قانون‌گرایی نیروی خارج از خود قانون است

این روشی برای ارتباط با شریعت است، روشی نادرست زیرا با ویژگی شریعت به عنوان شریعت آزادی در تضاد است. حال، طبق آیه ۱۳، همه اینها به داوری ختم می‌شود. او می‌گوید، پس مانند کسانی که قرار است تحت شریعت آزادی داوری شوند، سخن بگویند و عمل کنید، زیرا داوری برای کسی که رحم نکرده است، بی‌رحم است، اما رحمت بر داوری پیروز می‌شود

حال، آنچه او واقعاً در اینجا می‌گوید این است که چون فرد مسئول تمام پیامدهای قانون سلطنتی است، باید از تمام احکامی که اصل عشق را مشخص می‌کنند، اطاعت کند و بر اساس آن قضاوت شود، از این رو نیاز به رحمت وجود دارد. اگر به قانون به معنای دقیق و سختگیرانه نگاه شود، همه ما کوتاهی کرده‌ایم. یعقوب زیرا همه ما اشتباهات زیادی مرتکب می‌شویم، و اگر کسی در آنچه می‌گوید اشتباه نکند، او مرد کاملی، ۳:۲ است و می‌تواند تمام بدن خود را نیز مهار کند

و بنابراین، اگر قرار است از داوری ابدی فرار کنیم، به رحمت نیاز داریم. از این رو، در آیه ۱۳، داوری برای کسی که رحم نکرده است، بدون رحمت است، با این حال رحمت بر داوری پیروز می‌شود. این واقعاً به دو گرایش اشاره دارد

این ابتدا به دو گرایش خدا اشاره می‌کند، رحمت یا شفقت از یک سو، و البته، بعداً در فصل پنجم، او خدا را دقیقاً به همین شکل توصیف می‌کند، جایی که در ۵:۱۱ می‌گوید، شما هدف خداوند را دیده‌اید، اینکه چگونه خداوند دلسوز و مهربان است. بنابراین، یک گرایش در خدا رحمت و شفقت است. گرایش دیگر خدا در خدا عدالت است

فکر می‌کنم اینجا کمی تنش وجود دارد، هرچند تناقضی نیست. آنها واقعاً با هم کار می‌کنند. خداوند در نهایت با رحمت توصیف می‌شود.

طبق آیه ۲:۱۳، رحمت بر داوری پیروز می‌شود. همچنین در آیه ۵:۱۱ آمده است که خداوند بخشنده و مهربان است. از آنجایی که خدا یکی است، عدالت خدا به عنوان بُعدی از رحمت و شفقت او دیده می‌شود.

جهانی بدون عدالت واقعاً دلسوز و مهربان نخواهد بود. هیچ چیز دلسوزانه‌ای در مورد هرج و مرج وجود ندارد. اما رحم کردن به بی‌رحمان مستلزم نقض جدی عدالت و از این رو، از قضا، نقض نهایی رحمت است.

این خیانت به خودِ رحمت خواهد بود. رحم کردن به رحم‌کننده، خیانت به خودِ رحمت خواهد بود. رحمت در مرکز قانون قرار دارد.

بنابراین، برای خدا، نادیده گرفتن درخواست رحمت، به معنای سرنگونی کامل قانون خواهد بود. در کتاب مقدس، عشق خدا مستلزم پاسخگویی است. به خاطر خود شخص، و به خاطر قربانیان اشخاص، عشق باید شامل پاسخگویی باشد.

واقعاً، اینکه خدا انسان‌ها را پاسخگو نداند، به معنای بی‌شخصیت کردن آنها، و در واقع غیرانسانی کردن آنهاست. پاسخگو دانستن انسان‌ها، که البته نتیجه‌ی قضاوت را نیز به همراه دارد، در واقع به معنای احترام گذاشتن به انسان‌ها به عنوان انسان، واگذاری قدرت تعیین سرنوشت به خودشان، سپردن قدرت آینده‌شان به دست خودشان و مواردی از این قبیل است. هر درک دیگری از عشق، هر درکی از عشق که شامل پاسخگویی نباشد، در واقع انسان‌ها را از انسان‌های واقعی به اشیاء و به آدمک‌هایی تبدیل می‌کند که آزادی کافی برای اعمال شخصیت واقعی خود را ندارند.

البته نکته‌ای که او اینجا مطرح می‌کند این است که در روز داوری، رحمت شامل حال کسانی خواهد شد که به خود رحم نشان داده‌اند، حتی اگر همیشه از تمام پیامدهای خاص فرمان عشق پیروی نکرده باشند. باز هم بند ۳.۲، همه ما اشتباهات زیادی مرتکب می‌شویم، و یک فرد خنده‌دار وقتی می‌گوید که انسان کاملی است و می‌تواند بدن خود را نیز مهار کند، هیچ اشتباهی مرتکب نمی‌شود. همه ما اشتباهات زیادی مرتکب می‌شویم.

این یک امتیاز است. البته این به آیات ۱ تا ۱۳ اشاره دارد، اما به آیات ۱۴ تا ۲۶ نیز اشاره دارد. کار در این زمینه در درجه اول کار نشان دادن رحمت به فقرا است.

بنابراین، وقتی او در آیات ۱۴ تا ۲۶ از باب ۲ در مورد ایمان و اعمال به عنوان تجلی ایمان صحبت می‌کند، در واقع چیزی که او در این زمینه در درجه اول در ذهن دارد، عمل رحمت است، عمل رحمت به طوری که اگر ایمان واقعی باشد، اگر ایمانی باشد که خود را در عمل نشان می‌دهد، و به ویژه عمل رحمت، که به طور اجتناب‌ناپذیری به فرمان عشق، که در مرکز شریعت است، یعنی همسایه خود را مانند خود دوست بدار و ابسته است، واقعاً در روز داوری تبرئه شود. اکنون، در بخش بعدی، خواهیم دید که چگونه او این نصیحت را در مورد جانبداری با این جمله الهیاتی بزرگ در مورد ایمان و اعمال در آیات ۱۴ تا ۲۶ اثبات می‌کند.

این دکتر دیوید باور در تدریس خود در مورد مطالعه استقرایی کتاب مقدس است. این جلسه ۲۱، یعقوب ۲: ۸-۱۳ است.